

حکومت آذربایجان شوروی به شدت از فرقه دمکرات حمایت می‌کرد و این دو آهنگ پیوستن دو آذربایجان را به هم سرداده بودند. در آبان ۱۳۲۴ تا ۲۱ آذر همان سال فرقه دمکرات به مراکز نظامی هجوم برد و آن‌ها را خلع سلاح کرد و تبریز را به تصرف در آورد و در خلال آن انتخاباتی برگزار کرد و در ۲۱ آذر مجلس ملی آذربایجان را تشکیل داد و کابینه‌ای با نخست وزیر پیشه‌وری به مجلس معرفی شد.

از تشکیل حکومت فرقه دمکرات آذربایجان تا سقوط آن

طبق توافق سران سه قدرت بزرگ متفقین - آمریکا، انگلیس و شوروی - مقرر شده بود نیروهای متفقین ۶ ماه پس از پایان جنگ ایران را تخلیه کنند. در زمستان ۱۳۲۴ آمریکا و انگلیس ایران را تخلیه کردند تا بهانه‌ای برای ماندن روس‌ها در ایران نماند زیرا روسیه در همسایگی ایران و حامی کمونیست‌های ایران بود و خطر جدی برای آن‌ها به‌شمار می‌رفت. اما روس‌ها برخلاف توافق، ایران را ترک نکردند. امریکایی‌ها محرمانه به شاه پیشنهاد کردند نماینده‌ای به سازمان ملل بفرستد و از عدم التزام روس‌ها به تعهدشان شکایت کند. شاه «حسین علا» را فرستاد.

روس‌ها با فشارهای خارجی سرانجام در اوایل ۱۳۲۵ ایران را ترک کردند ولی در آذربایجان حکومت خودمختار پیشه‌وری را با بیش از یک میلیون سلاح نو به‌جای گذاشتند.

روس‌ها چون قبلاً می‌دانستند که در ایران مدت زیادی ماندگار نیستند در شهریور ۱۳۲۴ فرقه دموکرات آذربایجان را تشکیل داده بودند.

در این زمان قوام‌السلطنه (برادر وثوق‌الدوله) نخست وزیر بود. او نیز برای راضی کردن روس‌ها برای خروج از ایران، سیاست نرمش را در پیش گرفت، قوام در آخر بهمن ۱۳۲۴ به شوروی مسافرت کرد و قراردادی را با آن‌ها به امضا رسانید که طبق آن:

۱ - امتیاز نفت شمال به روس‌ها واگذار شد و قوام موقتاً آن را امضا کرد تا

پس از تشکیل مجلس پانزدهم به تصویب برسد.

۲ - ارتش سرخ از ایران خارج شود و دولت ایران ضمن رعایت منافع روس‌ها با حزب توده همکاری کند.

۳ - مسأله آذربایجان بدون توسل به راه‌حل نظامی حل شود.

در اردیبهشت ۱۳۲۵ پیشه‌وری برای مذاکره به تهران آمد و طی مذاکراتی قرار شد:

۱ - در آذربایجان، انجمن ایالتی رسمیت داشته باشد نه مجلس ملی.

۲ - تدریس زبان مادری رسمی شود.

۳ - آذربایجان دولت مستقلی نداشته باشد بلکه استاندار آذربایجان از سوی انجمن ایالتی پیشنهاد شود و دولت مرکزی از میان دو نفر پیشنهاد شده یکی را انتخاب کند.

این توافق با پیشه‌وری که به توصیه روس‌ها انجام شد، عقب‌نشینی فرقه دمکرات از مواضع قبلی‌اش به شمار می‌رفت. از طرفی حزب توده یازده نماینده در مجلس داشت که سه نفر از آن‌ها با وساطت حسین لنگرانی - که برادرانش همگی از مسئولین حزب توده بودند - وارد کابینه قوام شدند. همچنین قرار شد افسران ارتش ایران که به فرقه دمکرات پیوسته‌اند به‌عنوان افسر ارتش ایران پذیرفته شوند. با چنین تمهیداتی بود که ارتش سرخ، ایران را ترک کرد و دولت وابسته‌ای از خود بر جای گذاشت. قوام‌السلطنه در سناریوی خود موفق شده بود و اکنون فرقه دمکرات بدون حضور روس‌ها ضعیف و آسیب‌پذیر بود.

با بروز شورش‌هایی در جنوب و فارس، دولت ائتلافی قوام سقوط کرد و وزرای حزب توده از آن خارج شدند. اکنون زمینه برای لشگرکشی به آذربایجان فراهم شده بود. دولت ایران به‌عنوان آماده کردن زمینه انتخابات، نیروی نظامی به آذربایجان فرستاد و آمریکا هم پشتیبانی خود را از این اقدام دولت ایران اعلام کرد.

در ۱۴ آذر ۱۳۲۵ ارتش ایران به سمت آذربایجان حرکت کرد. تبلیغات وسیع رادیویی ارتش و دولت شروع شد و مردم آذربایجان را به طغیان علیه فرقه

دمکرات فرا خواندند. مردم ایران دسته دسته آماده‌گی خود را برای جنگ داوطلبانه علیه فرقه دمکرات اعلام می‌کردند و به ارتش می‌پیوستند. فرقه دمکرات دچار التهاب و تردید شد. آن‌ها اکنون خود را بدون حضور روس‌ها می‌دیدند. فشارهای آمریکا و دولت‌های غربی موجب شد که روس‌ها از درگیر شدن در این جنگ داخلی پرهیز و احتیاط کنند و از طرفی امید داشتند که امتیاز نفت شمال را از دست ندهند، لذا دولت شوروی به فرقه دمکرات اعلام کرد که نمی‌تواند از آن‌ها حمایت مستقیم نظامی کند و توصیه به عقب‌نشینی کرد. حدود ۱۵ الی ۲۰ هزار نفر از فرقه دمکرات به شوروی گریختند و ارتش ایران بدون هیچ‌گونه مقاومتی وارد تبریز شد.

با توجه به اینکه نیروهای پیشه‌وری پل‌های ارتباطی آذربایجان با سایر قسمت‌های ایران را ویران کرده بودند و ارتش باید از درون دره‌ها بالا می‌رفت لذا به آسانی تارومار می‌شدند، و اگر فرقه دمکرات مقاومت می‌کرد، آذربایجان به آسانی سقوط نمی‌کرد.

مردم تبریز از ترس قتل عام شدن توسط ارتش تا کیلومترها در خارج از شهر به استقبال ارتش آمدند تا اعلام کنند که نیروهای دمکرات را اخراج کرده‌ایم و شهر اینک در دست ماست. در این جریان فقط در شهر تبریز حدود دو هزار نفر از دمکرات‌ها اعدام شدند. مردم و به‌ویژه عشایری که قبلاً توسط دولت مرکزی مسلح شده بودند، اعضا و طرفداران فرقه دمکرات را از خانه‌هایشان بیرون می‌کشیدند و در همانجا اعدام می‌کردند.

پس از آن، محمدرضا پهلوی، دستور داد روز ۲۱ آذر ماه به‌عنوان روز نجات آذربایجان جشن گرفته شود و هر ساله ارتش در آن روز، مراسم ویژه سان و رژه را به نمایش می‌گذاشت. در حالی که خروج نیروهای شوروی و عدم مقاومت فرقه دمکرات، حاصل تلاش‌های آمریکا بود و ارتش توانست بدون هیچ‌گونه مقاومتی وارد تبریز شود.

پس از آن محمدرضا شاه احساس غرور و قدرت کرد و دیگر حاضر به پذیرش هر نخست‌وزیری نبود و زیر بار نظریات نخست وزیران نمی‌رفت.

فرقه دمکرات آذربایجان از آبان ۱۳۲۴ تا آذر ۱۳۲۵ در آذربایجان حکومت کرد ولی پس از آنکه دانشگاه تبریز مجدداً در سال ۱۳۲۶ افتتاح شد، رژیم شاه از ترس وجود کمونیست‌ها و فشارهای روسیه، کنترل شدیدی را اعمال می‌کرد و با اعمال جو خفقان بر دانشگاه، اکثریت دانشجویان خنثی و منفعل شدند. از طرفی دانشجویانی هم که گرایش‌های سیاسی پیدا می‌کردند با توجه به زمینه‌های تاریخی موجود، نوعی گرایش به مارکسیسم در آن‌ها دیده می‌شد. اما هیچ زمینه‌ای برای ابراز آن نبود فلذا تا سال ۱۳۲۹ که «نهضت ملی نفت» آغاز شد، هیچ تحرک سیاسی در دانشگاه - تبریز دیده نشد.

تقویم وقایع مهم سیاسی ایران در دهه ۱۳۲۰

با برگزاری انتخابات دوره پانزدهم مجلس، قوام می‌خواست با حزب دمکرات خود اکثریت کرسی‌های مجلس را اشغال کند. حزب توده هم نفوذ وسیعی پیدا کرده بود. آیت‌الله کاشانی که به تازگی از زندان انگلیسی‌ها آزاد شده بود، قدرت تازه‌ای در مقابل قوام و در صحنه سیاسی جامعه یافته بود. کاشانی مسافرت سیاسی خود را از تهران به مشهد آغاز کرد و در هر شهر با استقبال مردم روبرو گشت و به سخنرانی و افشاگری علیه قوام پرداخت. سرانجام در ۲۵ تیر ماه ۱۳۲۵ توسط قوام بازداشت و به یک سال حبس و تبعید در قزوین محکوم شد. عده‌ای از نمایندگان به‌عنوان اعتراض به نبود آزادی در انتخابات و تشکیل حزب دمکرات توسط قوام، برای خارج کردن انتخابات از مسیر عادی خود، در دربار متحصن شدند. حزب توده هم انتخابات را تحریم کرد ولی حزب ایران در آن شرکت کرد.

مجلس پانزدهم پس از یک سال و چهار ماه فترت، در روز ۲۵ تیرماه ۱۳۲۶ افتتاح شد. قرارداد نفت ایران و شوروی در مجلس پانزدهم، به‌علت مغایرت با قانون منع مذاکره راجع به امتیاز نفت تصویب نشد. خود قوام هم پس از آنکه روس‌ها از ایران بیرون رفتند و او به اهدافش رسید، نظر منفی خود را درباره قرارداد اظهار داشت. قوام پیمان محرمانه‌ای با

آمریکایی‌ها منعقد کرد که به موجب آن مستشاران آمریکایی حق انحصاری دخالت در امور ارتش را پیدا می‌کردند.

انگلیسی‌ها از نفوذ آمریکا، به‌خصوص از تصمیم دولت قوام در مورد تجدیدنظر در امتیازات نفت که حاکی از رقابت پنهان آمریکا بود، ناراضی بودند. دولت قوام پس از ۲۲ ماه زمامداری در هجدهم آذرماه ۱۳۲۶ نتوانست از مجلس رأی اعتماد بگیرد و سقوط کرد. بعد از او ۶ دولت ناپایدار: حکیمی، ساعد، منصور، رزم‌آرا و علاء یکی پس از دیگری به روی کار آمدند. تا این زمان، دولت‌ها از قول شاه حرف می‌زدند و خود او در امور دخالتی نمی‌کرد. اما از این پس، خود دربار به مرکز قدرت تبدیل شد.

خانه آیت‌الله کاشانی مرکز اجتماعات مردم بود. او با همه دولت‌های پس از شهریور ۲۰ مخالفت می‌کرد. شاه که رشد اقبال مردم را نسبت به کاشانی دیده بود، معتقد بود که هژیر با جلب حمایت کاشانی می‌تواند کار خود را ادامه دهد. کاشانی با هژیر هم مخالفت می‌کرد. در روز ۲۷ خرداد، دسته‌های مردم از خانه آیت‌الله کاشانی با شعار «نصر من الله و فتح قریب» و «مجاهدین راه دین خوش آمدیده با حمل قرآن، به سوی مجلس راه افتادند که با تیراندازی مأموران، عده‌ای کشته و مجروح شدند. این رویداد منجر به اعلام جرم عده‌ای از نمایندگان، علیه دولت شد. دولت هژیر تنها صد روز دوام آورد. اخبار دولت اسرائیل، باعث دعوت کاشانی به مبارزه علیه صهیونیست‌ها شد و این موضوع نقش حساس او را در دنیای اسلام گسترش داد.

شکل‌گیری نهضت ملی ایران

کاشانی با دولت ساعد که بعد از هژیر روی کار آمده بود نیز، مخالفت کرد. فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی - که زیر نفوذ کاشانی بودند - چند ترور سیاسی انجام دادند که در شرق، بی‌سابقه بود. با ترور هژیر و رزم‌آرا، وحشتی در دل حکومت افتاد. شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، توسط ناصر فخرآرایی ترور شد. ضارب در همان جا به قتل رسید. چند روز قبل از این واقعه کاشانی اعلامیه

شدیداللعنی علیه انگلیس و شرکت نفت و دولت‌های دست‌نشانده آن‌ها در ایران صادر کرده و مردم را به مبارزه فرا خوانده بود. لذا تیراندازی به شاه، عکس‌العمل این اعلامیه تلقی شده و آیت‌الله کاشانی را با ضرب و شتم دستگیر کردند و به قلعهٔ فلک‌الافلاک خرم‌آباد اعزام و از آنجا به لبنان تبعید شد و حزب توده نیز، منحل اعلام گردید. گروه اقلیت مجلس پانزدهم در برابر سیاست سلب آزادی‌ها مقاومت کرد و دولت ساعد به وسیله حائری‌زاده و بقایی و مکی، استیضاح شد. در طول یازده جلسه استیضاح، مسایل زیادی از سیاست‌های پشت پرده افشا شد و پیام کاشانی از لبنان که در آن مردم را دعوت به مبارزه کرده و علت تبعید خود را مسأله نفت و تغییر قانون اساسی برای ایجاد حکومت دیکتاتوری و مسلط کردن بیگانگان بر کشور دانسته بود، در مجلس قرائت شد. افشاگری‌های گروه اقلیت موجب محبوبیت آن‌ها در میان مردم شد، اما دولت با رأی، از مجلس رأی اعتماد گرفت. انگلیس‌ها که موقعیت را مناسب تشخیص داده و اکثر مجلس را موافق ساعد دیدند، هیئتی رابه ریاست «گس» به ایران فرستادند تا با پرداخت چند هزار لیر، قرارداد ۱۹۳۳ را تمدید کند که به قرارداد الحاقی «گس گلشائیان» معروف شد و در حالی که بیش از چند روز به پایان مجلس پانزدهم نمانده بود، با قید دو فوریت به مجلس برده شد تا سریعتر به تصویب رسد. اما اقلیت مجلس (مکی، بقایی، حائری‌زاده، رحیمیان و آزاد) با نطق‌های مفصل و استفاده از حمایت افکار عمومی مانع از تصویب آن شدند. عمر مجلس پانزدهم در همین زمان به پایان رسید.

با تغییر قانون اساسی و تشکیل مجلس سنا و اعطای حق انحلال مجلسین و نیز عزل و نصب وزرا به شخص شاه، گام تازه‌ای در جهت استقرار و استحکام دیکتاتوری در کشور برداشته شد و مقرر شد مجلس شانزدهم تشکیل شود. مصدق چندی بود بازنشسته شده و در مجلس پانزدهم هم عضویت نداشت. به دعوت گروه اقلیت، مصدق بازنشسته مجدداً به صحنه آمد و به‌عنوان اعتراض به دخالت دولت در انتخابات، همراه با ۱۸ نفر دیگر، در دربار متحصن شدند. متحصنین با صدور بیانیه‌ای انتخابات را غیرقانونی اعلام کرده و در ۲۵ اسفند

۱۳۲۸، جبهه ملی را در منزل دکتر مصدق تشکیل دادند، اما دولت اعتنایی نکرد. عوامل استبداد پس از ترور و قتل هژیر - وزیر دربار وقت - به هراس افتاده، انتخابات تهران را ابطال کردند و در انتخابات مجدد، مصدق، بقایی، مکی، نریمان، شایگان، آزاد و صالح از تهران انتخاب شدند. کاشانی که با ارسال پیام، مردم را به مبارزه دعوت می‌کرد به‌عنوان نماینده تهران انتخاب شد. علی منصور، نخست‌وزیر وقت، مجبور شد بازگشت کاشانی را بلامانع اعلام کند. کاشانی نیز با استقبال با شکوهی وارد ایران شد.

مجلس شانزدهم جنجالی‌ترین دوره مجلس بود و چون ترکیبی از افراد و گروه‌ها با طرز فکرهای متفاوت بود، دائماً به تشنج کشیده می‌شد. هر روزنامه‌ای هم مدافع جناحی بود.

با استعفای ناگهانی منصور (۱۳۲۹/۱۰/۵) سپهبد رزم‌آرا با حفظ سمت در نظارت بر ارتش، به قدرت رسید. آیت‌الله کاشانی با وی مخالفت کرده او را عامل بیگانه خواند. متعاقب آن، بازار تهران تعطیل شد و مردم دست به تظاهرات زدند و در بهارستان اجتماع کردند تا مانع ورود رزم‌آرا به مجلس شوند، اما قوای انتظامی آن‌ها را متفرق کردند. جبهه ملی به مجلس راه یافته بود و دولت این راه‌یابی را شبه کودتا نامید.

در میتینگ ۸ دی‌ماه ۱۳۲۹ که به دعوت کاشانی برپا شده بود، ملی‌کردن صنعت نفت در تمام کشور به‌صورت یک خواسته عمومی در قطعنامه ذکر گردید.

لایحه «گس گلشائیان» در مجلس شانزدهم مطرح شد و علی‌رغم موافقت دولت رزم‌آرا با آن، توسط اقلیت مجلس به رهبری مصدق استیضاح گردید و با طرفداری نخست‌وزیر از لایحه قرارداد الحاقی، پیکار بر سر نفت شکل گرفت. نمایندگان جبهه ملی و مصدق در مجلس و مطبوعات مبارزه شدیدی را آغاز کرده و پیشنهاد ملی‌شدن صنعت نفت را - در مجلس - مطرح کردند.

کاشانی از مردم خواست آنقدر بر ملی‌کردن صنعت نفت پافشاری کنند تا طرفداران شرکت نفت ناچار به اطاعت از مردم شوند. پشتیبانی مراجع تقلید از

نهضت ملی شدن نفت نیز، توده‌های وسیع مردم را به شکست در این مبارزه، جذب کرد.

رزم‌آرا که سد راه ملی شدن صنعت نفت بود در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ توسط خلیل طهماسبی، از اعضای فدائیان اسلام، کشته شد و راه برای ملی شدن صنعت نفت هموار گردید. اقلیت مجلس با حمایت فدائیان اسلام - که در خارج از حوزه مجلس فعالیت می‌کردند - توانست کار خود را پیش برد.

اکثریت مجلس و هیئت حاکمه دچار رعب و وحشت شدند و فردای آن روز (۱۳۲۹/۱۲/۱۷) کمیسیون نفت به اتفاق آراء اصل ملی شدن صنعت نفت را پذیرفت و به دنبال آن با اکثریت آرا در مجلس به تصویب رسید.

نقش و حضور دانشگاه تبریز در نهضت ملی نفت

نهضت ملی نفت، موضوعی بود که همه گرایش‌های سیاسی را گرد خود آورد. کمونیست‌های دانشگاه تبریز چه آشکار و چه پنهان، به صرف اینکه نهضت، علیه امپریالیسم انگلیس، رقیب جهانی شوروی و کمونیسم بین‌الملل بود، بدان پیوسته و نیروهای مذهبی هم به دلیل وجود یک عالم دینی در رأس جنبش و نیز کینه‌های دیرینه‌ای که نسبت به استعمار انگلیس - که منابع ایران را چپاول کرده بود - داشتند و هم به دلیل احراز پیشتازی‌های مذهبی در مبارزه با استعمار به‌عنوان حربه‌ای علیه کمونیست‌های ایرانی این حرکت را رشد دادند، اما در تظاهراتی که در دانشگاه تبریز به حمایت از نهضت ملی برپا شد، صفت‌بندی آشکاری وجود نداشت.

بخش دوم

جنبش دانشجویی ایران در دههٔ ۳۰

درآمد

در آغاز این دوره نیز مردم حامی کاشانی و اقلیت بودند و هیچ کس بدون موافقت کاشانی، جرأت پذیرفتن پست نخست‌وزیری را نداشت. سرانجام حسین علاء بدون کسب نظر و تمایل مجلس، از سوی شاه به نخست‌وزیری گمارده شد. در این زمان انگلستان پیشنهادی مبنی بر تشکیل یک شرکت جدید انگلیسی که مدیران ایرانی نیز در هیئت مدیره آن عضویت داشته باشند و درآمد شرکت به تساوی بین دولت ایران و شرکت نفت تقسیم شود ارائه داد که در عصر همان روز با تصویب قانونی ۹ ماده‌ای، در مورد طرز اجرای ملی کردن نفت در کمیسیون نفت مجلس، این پیشنهاد بی‌اثر شد. دولت انگلیس جهت هماهنگی با آمریکا، هیئتی را برای مذاکره پیرامون نفت ایران، به آن کشور فرستاد. آمریکا هم که در پی کسب سهم بیشتری از نفت خاورمیانه بود از این مذاکرات استقبال کرد. در روز ۱۷ اردیبهشت، حسین علاء به دلیل ناتوانی در حل بحران نفت و فشارهای دولت انگلستان استعفا کرد.

مصدق به پیشنهاد جمال امامی، رهبر اکثریت، جهت نخست‌وزیری معرفی شد و با رأی اکثریت - که متمایل به انگلیس بودند - به نخست‌وزیری رسید. در اردیبهشت ۱۳۳۰، مصدق کابینه خویش را به مجلس معرفی کرد و رأی اعتماد گرفت.

رعب حکومت ایران و دولت انگلیس از کاشانی و جبهه ملی بود. همچنین برای جلوگیری از ادامه مبارزه آنها بود که محمدرضا شاه تن به زمامداری مصدق داد و اظهار داشت که «به علت فشار افکار عمومی، تن به زمامداری مصدق داده‌ام». همچنین رشد جنبش ضداستعماری مردم ایران و ناتوانی از سرکوبی آن به دلیل فشار آمریکا، و ضعف بریتانیا برای مقابله با این فشار، آنها را وادار به این تصمیم کرد که یک قمار سیاسی بیش نبود. از دید آنها دو حالت در این قضیه پیش می‌آمد: یا مصدق به دلیل فقدان تشکیلات و نیروی لازم برای استقرار یک حکومت ملی به معنای واقعی، پیشنهاد نخست‌وزیری را رد می‌کرد و شعار ملی کردن نفت، خود به خود دفن می‌شد و یا اینکه پیشنهاد نخست‌وزیری را می‌پذیرفت، اما نمی‌توانست ادامه دهد و به سرعت از کار می‌افتاد و حمایت مردم را از دست می‌داد. مصدق علی‌رغم نداشتن نیروی کافی، با شجاعت نخست‌وزیری را برای انجام رسالت خود پذیرفت.

از نظر اجتماعی شرایط دشواری در برابر مصدق قرار داشت. از یک سو استعمار انگلیس و عوامل داخلی آن از هیچ کوششی در مغلوب کردن نهضت ملی فروگذار نمی‌کردند و از سوی دیگر نفوذ کمونیست‌های حزب توده که بر خلاف نیروهای مذهبی از تشکیلات و سازماندهی دقیق و پیچیده‌ای برخوردار بودند. توده‌ای‌ها نگرانی مصدق و مذهبی‌ها را از گسترش نفوذ کمونیست‌ها با استفاده از فضای مبارزه با انگلیس افزون می‌کرد و در آن زمان بیشترین نفوذ آنها در دانشگاه‌ها بود.

جنبش ملی نفت، فرصت اعلام موجودیت

نیروهای مذهبی در دانشگاه

در دانشگاه تبریز، دانشجویان مذهبی به حمایت از نهضت ملی و مصدق و کاشانی برخاستند و آن را نوعی اظهار وجود و مقابله غیرمستقیم با توده‌ای‌ها نیز می‌پنداشتند.

آقای سلیمی خلیق یکی از دانشجویان آن دوره که در همان زمان نیز جزو

هیئت علمی دانشگاه تبریز گردید درباره حوادث نهضت ملی در دانشگاه تبریز در طی سال‌های دهه ۳۰ می‌گوید:

در آن زمان به‌طور کلی دانشگاه‌ها دست کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها بود. وقتی که نهضت ملی شدن نفت پیش آمد، تقریباً تمام آن‌هایی که مخالف کمونیست‌ها بودند و حتی مذهبی‌ها به دنبال مصدق رفتند و مذهبی‌ها بیشتر به‌خاطر اینکه مرحوم آیت‌الله کاشانی از نهضت و مصدق طرفداری می‌کرد، دنبال او رفتند. حتی یادم می‌آید در آن زمان بچه‌ها نزد یکی از علمای تبریز رفته و از او پرسیده بودند که آقای کاشانی چه جور آدمی است و او گفته بود که من ایشان را «مجتهد مسلم» می‌دانم و این باعث شده بود که بعضی از دانشجویان مسلمان دنبال مصدق بروند، زیرا آقای کاشانی از مصدق حمایت کرده بود. در آن دوره دانشگاهیان از اینکه خودشان را مذهبی بشناسانند، ابا داشتند، اصلاً یک نوع ضد روشنفکری بود به‌طوری که در یک کلاس ۷۰ نفره من سه نفر را می‌شناختم که نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند و این‌ها غالباً دور از چشم دیگران نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند. البته بعد از اینکه من عضو هیئت علمی دانشگاه شدم این مسأله خیلی فرق کرده بود، به‌طوری که در همان سال‌های ۴۰ - ۳۸ یکی از دانشجویان کارت دعوتی به مناسبت نیمه شعبان برای من آورد و جشنی در آن روز به مناسبت تولد امام زمان (عج) ترتیب داده بودند.

حضور چهره‌های شناخته شده نهضت ملی در دانشگاه تبریز، خود، شور و شعفی به دانشجویان بخشیده بود. سلیمی خلیق می‌افزاید:

در زمان مصدق «حسین مکی» به تبریز آمد، در دانشگاه بچه‌ها او را روی دست بلند کردند. همان وقت هم کمونیست‌ها با ما مخالف بودند و استقبال‌کنندگان بچه مسلمان‌ها و طرفدار مصدق بودند که از «مکی» استقبال کردند.

مصدق، از دولت تا عزلت

نخست‌وزیری مصدق جمعاً ۲ سال و چهار ماه طول کشید و شامل دو دوره بود. دوره اول از آغاز نخست‌وزیری تا ۲۵ تیر ۱۳۳۱ و دوره دوم از ۳۰ تیر ۳۱ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود.

در دوره اول با انتخاب مصدق به نخست‌وزیری به علت استقلال رأی و عدم اطاعت او از دربار، دو قدرت در کشور به وجود آمده بود: ۱ - دولت قانونی دکتر مصدق، ۲ - قدرت نظامی محمدرضا پهلوی با تکیه بر ارتش و شهربانی و عناصر ارتجاعی در مجلسین و دستگاه‌های دولتی. تا مصدق پست وزارت جنگ را در اختیار نگرفته بود ستاد ارتش، فرماندهان نظامی به فرامین دولت واقعی نمی‌نهادند و مستقیماً از شاه دستور می‌گرفتند. به همین جهت مصدق قادر به برخورد با تشنجات سیاسی نبود و این امر به حساب ناتوانی او گذاشته می‌شد. موافقی هم که به وسیله هدایت‌های شاه و عناصر ارتجاعی، ارتش و شهربانی برخی اجتماعات سیاسی را به خاک و خون می‌کشیدند، مصدق بدنام می‌گردید.

بیان کار این دوره مصدق، تصویب ملی کردن صنعت نفت، خلع ید از شرکت نفت انگلیس در ایران و پیروزی در دادگاه لاهه بود.

شرکت نفت «انگلستان و ایران» خرید نفت ایران را تحریم کرد و اخطاری را در جراید دنیا انتشار داد مبنی بر اینکه اگر کسی از ایران نفت خریداری کند در محاکم مورد تعقیب قرار خواهد گرفت، که در اثر این تحریم اوضاع اقتصادی ایران وخیم شد. به دنبال اشغال پالایشگاه آبادان توسط نیروهای مسلح ایران و اخراج کارشناسان انگلیسی، دولت آن کشور به شورای امنیت شکایت کرد. در ۱۴ مهر ۱۳۳۱ هیئت نمایندگی ایران به ریاست مصدق عازم نیویورک شد و مصدق طی نطقی صلاحیت شورای امنیت را در رسیدگی به موضوع رد کرد و شرحی از مظالم شرکت نفت ایران و انگلیس را ارائه داد. در نتیجه شورای امنیت مقرر داشت تا دیوان بین‌المللی لاهه راجع به صلاحیت خود اظهار نظر ننموده موضوع مسکوت بماند که با این تصمیم مراجعه دولت انگلیس به شورای امنیت به ضرر خودش تمام شد. مصدق در این سفر از آمریکا درخواست کمک فوری اقتصادی کرد اما آن‌ها بدین دلیل که توفیق مصدق خیزش‌های ضد استعماری را در منطقه بر می‌انگیزد به او پاسخ منفی دادند، لذا دکتر مصدق پس از بازگشت به ایران اقتصاد منهای نفت را طرح‌ریزی کرد و در ۲۲ تیرماه برای اصلاح امور مالی، اقتصادی، قضایی، بانکی، استخدامی و ایجاد سازمان‌های

ملی، از مجلس تقاضای اختیارات ۶ ماهه کرد و آنرا برای اجرای سریع اصلاحات ضروری شمرد و گفت در نتیجه تجربیاتی که از دولت‌های گذشته به دست آمده است پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب می‌کند که پست وزارت جنگ را نیز شخصاً عهده‌دار شود.

در ۲۵ تیرماه به دنبال کشمکش با مجلس به خاطر گرفتن اختیارات و با دربار جهت گرفتن فرماندهی کل قوا، که در قانون اساسی قبل از تبصره‌ها و الحاق‌های مجلس سنا جزو اختیارات نخست‌وزیر می‌توانست باشد، پس از آنکه سه ساعت مذاکرات مصدق با شاه به نتیجه مثبتی نرسید، دست به یک مانور سیاسی زد و بدون اینکه با کسی مشورت کند ناگهان استعفا داد و به خانه رفت.

رژیم به سرعت قوام‌السلطنه را روی کار آورد. وی در نخستین روز زمامداری یا صدور ابلاغیه‌ای، دوره جدید استبداد را نوید داد. اعلامیه قوام با جمله «کشتی‌بان را سیاستی دگر آمده شروع شده و لبه تیز حمله را متوجه جناح مسلمان و کاشانی نمود و بدون اینکه نام کسی را ببرد از آن‌ها به عنوان مذهب خرافات و ارتجاع سیاه نام برد و رسالت خود را جدانگه داشتن دین و سیاست دانست. قوام، ارتش و تانک‌ها را به خیابان‌ها گسیل داشت و دست به کشتار وسیعی زد. کاشانی در نخستین موضعگیری خود پاسخ ابلاغیه قوام را داد و از مردم برای استقرار حکومت ملی مصدق دعوت کرد. موج تازه‌ای از تظاهرات به راه افتاد. طرفداران مصدق در مجلس تحصن کرده و خواهان استعفای قوام شدند. روز ۳۰ تیر از سوی کاشانی و جبهه ملی روز اعتصاب عمومی اعلام شد و رژیم دست به کشتار مردم زد که صدها تن شهید شدند.

ساعت ۷ بعدازظهر قوام مجبور به استعفا شد و از تهران فرار کرد. نظامیان به پادگان‌ها بازگشتند و مردم کنترل شهر را به دست گرفتند. شاه عقب‌نشینی کرد و فرمان نخست‌وزیری مجدد مصدق را صادر کرد.

مصدق دوره دوم نخست‌وزیری خود را با اتکا به قیام مردم و با قدرت بیشتری آغاز کرد. شاه با اعطای فرماندهی کل قوا به مصدق موافقت نموده و مجلس نیز اختیارات قانونی شش ماهه را برای وی به تصویب رساند.

«ترومن و چرچیل» رئیس جمهوری آمریکا و نخست وزیر انگلیس پیام مشترکی برای مصدق فرستادند و پیشنهادهایی برای حل مسأله نفت ارائه کردند که مصدق آن‌ها را نپذیرفت. انگلیس دست به حصر اقتصادی ایران زد و شرکت‌های نفتی آمریکا اعلام کردند که دیگر مایل به خرید نفت از ایران نیستند.

حزب توده که در دوره اول زمامداری مصدق، آشکارا با او دشمنی کرده و مصدق را عامل آمریکا می‌خواند پس از قیام سی تیر با دنباله روی از مردم تمایلاتی به مصدق نشان داد.

یک ماه و اندی از قیام گذشته بود که تحریکات جدیدی شروع شد و برخی از احزاب مانند «سومکا» و «پان ایرانیست» و «حزب زحمتکشان» دکتر بقایی که داعیه شرکت در نهضت ملی را هم داشتند، سازمان‌های وابسته به حزب توده را مورد حمله قرار داده و بساط روزنامه‌فروشی‌هایی را که مبادرت به فروش روزنامه‌های دست چپی کرده بودند، بر هم زده و بر روی دیوارها، شعارهای شاه‌پرستانه می‌نوشتند.

حزب توده در آن زمان نیرومندترین و سازمان‌یافته‌ترین حزب سیاسی کشور بود و با برپایی میتینگ‌ها، سبب ترس جناح‌های مذهبی از پیشروی کمونیزم می‌شد. زیرا - جناح‌های مذهبی تحت تأثیر اجتماعات توده‌ای گمان می‌کردند که آنان هر روز افراد بیشتری را جذب کرده و عنقریب است که حکومت را به دست گیرند. احساس خطر آمریکایی‌ها از پیشرفت کمونیزم در ایران نیز به نیروهای مذهبی سرایت کرد. سیاست‌های اصلاح‌طلبانه مصدق در امور جامعه زمینه‌های اختلاف را به وجود آورد. به ویژه که مصدق حزب توده را خطر اصلی نمی‌دانست، جناح‌های مذهبی از ترس اینکه کمونیست‌ها قدرت را به دست بگیرند مایل به تضعیف شاه و دربار نبودند و به همین جهت روابطی از سوی آیت‌الله کاشانی و حائری‌زاده و بقایی و مکی با دربار به وجود آمد و اینان به مخالفت با مصدق پرداختند. در این زمان تنها افکار عمومی که متکی بر هیچ سازمانی نبود، از مصدق حمایت می‌کرد.

در این زمان مصدق تقاضای تمدید اختیارات شش ماهه را که در حال تمام

شدن بود، کرد. این تقاضا با مخالفت شدید کاشانی، رئیس مجلس هفدهم و سایرین روبرو شد در حالی که نمایندگان طرفدار مصدق در اقلیت بودند. اما با تظاهرات مردم، مجلس مجبور به موافقت با تمدید اختیارات شد.

ایل بختیاری در اواخر بهمن ۳۱ شورش کرده با نیروهای دولتی درگیر شد. این شورش با حمایت دربار و ارسال مهمات و سلاح از طرف آنان انجام شد که سازمان افسران بازنشسته نیز در این کار دخالت داشت. لذا دولت، سپهد زاهدی را توقیف کرد اما با وساطت دربار آزاد شد.

مصدق که دربار را منشاء تحریکات می دانست طی پیامی خطاب به شاه، قصد خود را برای برگزاری رفراندوم در خصوص عملکرد دولت خود به اطلاع رساند. پس از این پیام شاه تمایل خویش را به خروج از کشور به اطلاع مصدق رسانید. شاه می خواست نقشه قتل مصدق را عملی کند و یکبار نیز با همکاری آیت الله بهبهانی و سفیر آمریکا و برادرش بدان دست یازیده ولی ناموفق بود. لذا روز نهم اسفندماه اعلام شد شاه به قصد معالجه به اروپا می رود. عده‌ای از اوپاش میدان بارفروشان به دستور آیت الله بهبهانی و با شعارهای شاه پرستانه دست به تظاهرات و حمله به نخست‌وزیری و خانه مصدق زدند تا او را به قتل برسانند اما مصدق از بام خانه گریخت. پس از این ماجرا از طرف دربار اعلامیه‌ای منتشر شد مبنی بر اینکه چون سفر شاه موجب نگرانی مردم شده، اعلی حضرت با سپاسگزاری از احساسات پاک مردم، فعلاً از مسافرت انصراف حاصل نمودند. روز بعد، تظاهرات وسیعی از سوی مردم به حمایت از مصدق و علیه دربار انجام شد که مشتی بر دهان دربار بود.

در ادامه این حوادث دولت‌های آمریکا و انگلیس به کوشش‌های خود برای سقوط دولت مصدق و طراحی یک توطئه دیگر و کودتا، ادامه دادند.

یکی از تصمیمات، ربودن و قتل چند تن از افراد مؤثر دولت مصدق بود. لذا اول اردیبهشت ۱۳۳۲ سرلشکر افشار طوس مفقود شد و به طرز بسیار فجیعی به قتل رسید. چون بر اساس اقرار متهمین، زاهدی از طراحان اصلی حادثه جنایت شناخته شد، لذا برای گریختن از دست مصدق با موافقت آیت الله کاشانی

به مجلس رفته، متحصن شد. نقشه کودتا آماده شده بود.

بعد از ظهر روز ۲۷ مرداد که فرمانداری نظامی تهران، ختم تظاهرات مردم را اعلام کرد، به دستور آیت‌الله بهبهانی، طیب و رمضان‌یخی با یاران خود به خیابان‌های لاله‌زار و نادری ریخته و به کمک گروه‌بانیان ارتشی که لباس شخصی به تن داشتند به تظاهرات شاه‌پرستانه پرداختند. این تظاهرات در صبح روز ۲۸ مرداد نیز به سرکردگی شعبان بی‌مخ و طیب و عده‌ای که مجهز به چوب و چماق بودند و عکس شاه را در دست داشتند در تهران ادامه یافت. این عده در مسیر خود، به غارت و اشغال روزنامه‌های ضد دربار و سازمان‌های طرفدار مصدق و حزب توده و ... پرداختند و فرمانداری تهران که روز قبل را روز ختم تظاهرات اعلام کرده بود، با حرکت آنان مخالفتی نکرد.

به دنبال تظاهرات اوباش، واحدهای نظامی در خیابان‌ها به حرکت درآمدند و نقاط حساس شهر از جمله ساختمان رادیو را تصرف کرده و خانه مصدق را نیز محاصره کردند. سرلشکر زاهدی در ساعت ۳/۵ بعد از ظهر ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سقوط دولت مصدق و انتصاب خود به نخست‌وزیری را از رادیو تهران اعلام کرد. حزب توده نیز که تشکیلات مجهزی داشته و سازمان افسران حزب از قدرت زیادی برای دست زدن به ضد کودتا و جلوگیری از حرکت کودتاچیان برخوردار بود، دست روی دست گذاشت و هیچ اقدامی نکرد.

طرح «آژاکس» اگرچه به پیروزی رسید و مصدق با کودتا برکنار شد و مبارزه مردم ناتمام ماند اما نهضت ملی کردن نفت مردم را به سطح بالاتری از رشد و آگاهی سیاسی رسانید و باعث تشکیل و تشکل نیروها و عناصری شد که نقش حساس آنان در نهضت سال ۴۲ و بعدها در انقلاب اسلامی ایران در سال ۵۷، به وضوح مشاهده شد. از طرفی سر پا نگهداشتن رژیم که با نیروی خارجی مستقر شود، دشواری‌های را به همراه دارد.

شاه را که با فصاحت از ایران گریخته بود، پس از کودتا به کشور بازگردانیدند و در فرودگاه مورد استقبال زاهدی و دیگران قرار گرفت و دوباره بر تخت سلطنت نشست، تا به وسیله او غارت ایران ادامه یابد.

دانشگاه پس از کودتای ۲۸ مرداد

در بازگشت شاه، سیل تبلیغات و حمایت فرمایشی به وسیله گروه‌های مختلفی از شهرستان‌ها و کارکنان دولت و ارتشیان به راه افتاد. متقابلاً در شهرهای مختلف تا چند ماه تظاهرات علیه کودتا صورت می‌گرفت اما به زودی سرکوب می‌شد. از جمله در ۲۱ آبان ۱۳۳۲ تظاهرات دامنه‌داری در تبریز با عنوان اعتراض به برکناری مصدق روی داد که دانشجویان و دانشگاهیان تبریز نقش مهمی در آن داشتند. در نتیجه این تظاهرات، بازار و دانشگاه و دبیرستان‌های تبریز تعطیل شد. در این تظاهرات حدود پنجاه نفر دستگیر و زندانی شدند.

گروه موسوم به نیروی سوم خلیل ملکی در این تظاهرات نقش برجسته‌ای داشت.

در روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲ نیز در اعتراض به برقراری روابط سیاسی ایران و انگلیس، دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران دست به تظاهرات باشکوهی زدند که پلیس آن‌ها را محاصره کرده و با ورود به دانشکده بر روی دانشجویان آتش گشود که در نتیجه آن سه دانشجو شهید و عده‌ای مجروح و دستگیر شدند. دو روز بعد ریچارد نیکسون معاون رئیس‌جمهور آمریکا به اتفاق همسرش وارد تهران شد که تظاهرات وسیعی در اعتراض به ورود او و نیز به مناسبت بزرگداشت شهادت شهدای دانشکده فنی دانشکده تهران برگزار شد که منجر به برخوردهای شدید در میان پلیس و مردم گردید.^۱

پس از کودتا، مصدق دستگیر شد. شرایط کشور به گونه‌ای بود که حکومت کودتا قادر نبود همه را سرکوب کند و به دلیل نفوذ مصدق و ریشه‌دار نبودن حکومت جدید، شاه نمی‌توانست مصدق را به قتل برساند و برای زندانی

۱. روز ۱۶ آذر بعدها به عنوان یکی از روزهای تاریخی در جنبش دانشجویی درآمد و در سال‌های بعد منشأ بسیاری از اعتراضات دانشجویی شد، که نمونه‌هایی از آن را در تاریخ جنبش دانشجویی خواهیم دید.

ساختن او هم ناگزیر شد محاکمه‌ای برگزار کنند. و اصولاً قتل یک پیرمرد هفتاد و چند ساله نه تنها خاصیتی برای رژیم نداشت بلکه مصدق را از آنچه بود بزرگتر و محبوبتر می‌کرد.

مصدق دست به اعتصاب غذا زد و گفت: در دادگاه از خودم دفاع نمی‌کنم تا اینکه دفاعیاتم به هزینه خودم در جراید منتشر شود و سرانجام هم موفق شد.^۱ اما جراید، دفاعیات او را به صورت ناقص منعکس می‌کردند. این قضیه نیز نشان می‌دهد که جو سیاسی و محبوبیت مصدق در بین مردم به گونه‌ای بود که مصدق هنوز می‌توانست جو را ملتهب کند. در چنین جوی رژیم کودتا قادر به پیشروی بیش از این در سرکوب نیروهای ملی و مذهبی نبود.

سرانجام، شاه با یک نمایش فریبنده، نامه‌ای به دادگاه فرستاد و از تقصیرات مصدق نسبت به خودش گذشت کرد و با توجه به سن مصدق، روز سی‌ام آذر ۱۳۳۲ مقارن با روز بازگشایی سفارت بریتانیا و ورود مجدد انگلیسی‌ها به ایران، دادگاه، مصدق را به سه سال زندان مجرد محکوم کرد که پس از گذشت یک سال و نیم، شاه بقیه زندان او را بخشید. مصدق به خانه‌ای در احمدآباد به صورت تبعیدی فرستاده شد و تا سال ۱۳۴۶ هـ.ش که به بیماری سرطان گلو درگذشت، در آنجا زیست. آیت‌الله کاشانی هم پس از کودتا تا پایان دوره هفدهم مجلس، رئیس مجلس شورا باقی ماند و سپس در انزوا زیست و فقط یکبار دستگیر شد و در سال ۳۹ درگذشت. دولت کودتا نخست، فداییان اسلام را آزاد گذاشت ولی شدیداً تحت نظر گرفت و در نخستین گام برای قلع و قمع مخالفین، دستگیری‌های گسترده‌ای را از حزب توده آغاز کرد و بسیاری از افسران حزب توده بازداشت شدند که اسامی عده زیادی از آنان همراه با احکام صادره از اعدام و زندان و نیز قطعه‌هایی از توبه‌ها و اعترافات و بازجویی‌های آنان در دو کتاب تحت عنوان «کتاب سیاه» و «سیر کمونیسم در ایران» از سوی ساواک منتشر شد.

۱. مصدق هزینه سفر خود و همراهانش به آمریکا در زمان حکومتش را نیز شخصاً پرداخته

پس از کودتا، انتخاباتی زیر سایه دولت نظامی برگزار شد و اکثریت کرسی‌ها را نصیب ایادی انگلیس و آمریکا کرد تا مسأله نفت را حل کنند، و چون امکان غارت نفت ایران به صورت سابق وجود نداشت کنسرسیومی مرکب از ۸ شرکت بزرگ نفتی جهان از ملیت‌های آمریکایی، فرانسوی، هلندی، و شرکت نفت انگلیس و ایران (شرکت سابق نفت جنوب) تشکیل شد و سهام کنسرسیوم بین آنان تقسیم گردید که ۴۵/۶ درصد آن سهم شرکت ایران و انگلیس بود و انگلیس در سهام سایر شرکت‌ها نیز شریک بود.

بدین ترتیب قانون ملی شدن صنعت نفت پایمال شد. شرکت ملی نفت ایران را خلع ید کرده و به خدمت کنسرسیوم درآوردند و ملت ایران نیز ۱۴۳ میلیون لیره تقریباً معادل ۴۰۰ میلیون دلار به شرکت نفت انگلیس و ایران غرامت پرداخت کرد.

اثرات منفی ناکامی نهضت ملی ایران

«از مهمترین اثرات منفی شکست نهضت ملی، کاهش اعتبار و نفوذ روحانیت بود. روحانیت از عوامل مهم به وجود آورنده دو رویداد مهم مشروطه و نهضت ملی شدن نفت و نیز از عوامل سقوط آن‌ها شناخته شده‌اند. اختلافات علما و تکفیر و تفسیق‌های دوطرفه در مشروطه موجب آزردهی مردم و بی تفاوت شدن عده زیادی از آنان شد، در نتیجه نهضت شکست خورد و راه برای تسلط غرب‌گرایان و پس از آن ظهور رضاخان در عرصه قدرت هموار گردید. چون در جامعه ما همواره بین نهاد روحانیت و باورهای دینی، تلازمی وجود داشته، کاهش اعتبار روحانیت به اعتبار عقاید دینی نیز آسیب وارد کرده است و همین مسأله زمینه رشد جریانات فکری و سیاسی پس از مشروطه را فراهم ساخت به گونه‌ای که رضاخان با همین زمینه‌های فکری و اجتماعی مناسب دست به کشف حجاب زد و توانست مقاومت روحانیت را درهم شکسته و در اعمال سیاست‌های خود موفق گردد.

پس از شکست نهضت ملی نیز، با کاهش نفوذ روحانیت، زمینه رشد

جریانات فکری و سیاسی مختلف از جمله بای‌گری به وجود آید. بهایان که تا پیش از این حوادث جرأت ابراز عقیده خویش را نداشتند، در این زمان، آشکارا، با نصب پرچم‌های خود به فعالیت می‌پرداختند و پس از سرکوب بایه، این نخستین بار بود که چنین آزادانه، فعالیت می‌کردند.

نیروهای مذهبی احساس خطر کردند، و سخنان ضد بهائیت موضوع اصلی اظهارات سخنرانان مذهبی شد. دربار به خطر بهائیت دامن می‌زد. از یکسو آنان را در انجام فعالیت آزاد می‌گذاشت و از سوی دیگر هر روز سخنرانی و عیاشی مانند آقای فلسفی را علیه بهائیت از رادیو سراسری پخش می‌کرد. حکومت بی‌ریشه و متزلزل کودتا برای تثبیت خود به تشدید این اختلافات که ذهن مردم را به مسایل انحرافی سوق می‌داد، نیاز داشت و سرانجام با تبدیل شدن خطر بهائیت به خطر اصلی، دولت کودتا به مسال‌های فرعی تبدیل گردید.

بر اثر شکست نهضت ملی، جو یأس و بریدگی بر جامعه حاکم شده بود. عده‌ای از روحانیون با توجه به دو تجربه مشروطه و نهضت ملی بدین اعتقاد رسیدند که دخالت روحانیت در امور سیاسی، سبب وهن و کاسته شدن شأن روحانیت و ضربه خوردن به اعتقادات مذهبی مردم می‌شود و مهمترین وظیفه روحانیت، موعظه و ارشاد عوام و ابلاغ احکام و در یک کلمه، رسالت فرهنگی است. لذا نوعی تفکر جدایی دین از سیاست که زمینه‌های مناسبی هم پیدا کرده بود، به وجود آمد که محصول آن انجمن حجّتیّه بود. انجمن حجّتیّه در فضای به وجود آمده ناشی از شکست نهضت ملی، توسط شیخ محمود ذاکرزاده تولایی معروف به حلبی تأسیس شد و اساس حرکت خود را اکتفا به فعالیت‌های فرهنگی و اجتناب از فعالیت‌های سیاسی قرار داد. از سوی دیگر چون آقای حلبی، جذب شدن برخی از فضلا و طلاب از جمله سید عباس علوی همدرس و هم مباحثه‌ای خویش را به بهائیت دیده و پس از آن سید عباس علوی به یکی از مبلغین بزرگ بهائیت تبدیل شده بود و با توجه به موقعیت این فرقه در جامعه، آقای حلبی، به عنوان خطر اصلی به بهائیت توجه کرد و وظیفه انجمن را مبارزه با بهائیت قرار داد. روی آوردن به کارهای فرهنگی و اجتناب از سیاست،

تفکر شایع آن زمان بود و اختصاص به وی و انجمن حجّتیّه نداشت. این انجمن فقط نمونه‌ای سازمان یافته از یک احساس و تفکر رایج زمان خود بود. اختناق شدید پس از کودتا نیز امکان فعالیت‌های سیاسی را سلب می‌کرد به گونه‌ای که جمعی از فضلای روشنفکر حوزه مانند آقایان هاشمی رفسنجانی، باهنر، بهشتی و حجّتی کرمانی و ... که در آن زمان در زمره طلاب جوان بودند. در سال ۱۳۳۶ مجله مکتب تشیع را با خط مشی فرهنگی منتشر ساخته و به موضوعات سیاسی روز نمی‌پرداختند.»

رواج بی‌بندوباری در دانشگاه، پس از کودتای ۲۸ مرداد

شکست نهضت ملی هیچ فایده نداشت. تجربه شکست نهضت همه گروه‌های مذهبی، ملی و مارکسیست را مورد بی‌اعتنایی مردم قرار داد زیرا همه آنها در فراهم آوردن شرایطی که منجر به بازگشت دیکتاتور شد و همه امیدهای باشکوه مردم را بر باد داد کم و بیش سهیم بودند. اکنون دیگر هیچ گروه و جریانی نبود که برای مردم جاذبه داشته باشد. در این وضعیت جامعه دچار هروری مذهبی و لاقیدی می‌شود. رژیم هم مجالی برای تبلیغ مذهب نمی‌گذارد زیرا با توجه به تجربه نهضت ملی از رشد مذهب احساس خطر می‌کند لذا بی‌بندوباری در جامعه و از جمله در دانشگاه آزاد می‌شود.

آقای سید مهدی گلایی یکی از دانشجویان آن دوره دانشگاه تبریز می‌گوید:

«ما بعد از کودتای ۲۸ مرداد وارد دانشگاه شدیم. در حقیقت در آن زمان عمدتاً سعی بر این بود که در دانشگاه‌ها تا آنجا که امکان دارد مسایل مذهبی مطرح نشود. بنابراین شکل ظاهری دانشگاه مانند دانشگاه‌های فرنگی بود. اگر در دانشگاه افرادی پیدا می‌شدند که عامل به احکام بودند، بسیار معدود بودند بی‌تقوایی و ارتکاب معاصی، انحرافات و لاقیدی، محدودیتی نداشت.»

یادم هست که ما کلاس مشترکی داشتیم با دانشجویان کلاس بالاتر از خودمان،

درسمان، فارماکولوژی یا داروشناسی بود. این کلاس ساعت ۲ بعد از ظهر شروع می‌شود و تا ساعت ۴ ادامه می‌یافت. کلاس تازه شروع شده بود که در زدند، بعد یکی از دانشجویان کلاس بالاتر وارد شد، در حالی که کاملاً مست بود. همه بچه‌ها خندیدند و مزاح کردند و او آمد و چمپاتمه زد و نشست بر روی کاشی‌های کلاس. در آن زمان هیچ نوع تعجبی وجود نداشت که مثلاً دانشجویی مست بکند و در حال مستی به کلاس می‌آید.

در عین حال که بی‌بندوباری در دانشگاه آزاد و رایج بود، پس از کودتای ۲۸ مرداد، رژیم شاه در پی نوعی تظاهر مذهبی و جلب نظر روحانیون و مراجع بود و برای آنکه نشان دهد در عرصه دانشگاه نیز ضد کمونیست است، مسجد مرکزی دانشگاه تهران ساخته شد اما با استقرار حکومت کودتا این مسجد هم ناتمام ماند و تا سال‌ها از آن بهره‌برداری نمی‌شد و پس از قیام سال ۱۳۴۲ تکمیل ساختمان مسجد پیگیری شد که در این زمان هم رژیم شاه دوباره نیاز به تظاهرهای مذهبی پیدا کرده بود.

در این سال‌ها، دولت و شاه به منطقه آذربایجان اهمیت ویژه‌ای می‌دادند. در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۷ راه‌آهن تبریز - تهران آغاز به کار کرد و در ۲۵ خرداد ۱۳۳۷ راه‌آهن تبریز - جلفا گشایش یافت و در ۱۲ مهرماه همان سال دکتر اقبال نخست‌وزیر به همراه هیئت دولت وارد تبریز شد تا از نزدیک نیازمندی‌های استان را مورد بررسی قرار دهد. با توجه به نقشی که آذربایجان در نهضت مشروطیت داشت و در حافظه تاریخی آنان سمبل ضدیت با استبداد قاجار و مظهر غیرت مردم ایران از جمله آذربایجانی‌ها بود و از سوی دیگر نیز خاندان پهلوی به خاطر دشمنی با قاجار به دفاع از مشروطه می‌پرداخت، یکی از راه‌های نزدیک کردن عواطف مردم آذربایجان به رژیم پهلوی، دفاع از مشروطه بود که به هر بهانه‌ای در این منطقه دنبال می‌شد. یکی از نمونه‌های آن برگزاری مراسم بزرگداشت پنجاهمین سالگرد مرگ معلم آمریکایی مقیم تبریز در جنگ‌های مشروطه‌خواهان و مستبدین بود. این مراسم در ۳۱ فروردین ۱۳۳۸ تحت عنوان پنجاهمین سالگرد شهادت «باسکرویل» برگزار شد و تقی‌زاده^۱ و

۱. از چهره‌های عصر مشروطه که در آن زمان سناتور مجلس سنای پهلوی بود و چند سال نیز ریاست این مجلس را بر عهده داشت.

دکتر شفق سخنرانی کردند.

در سایه این ظاهرسازی‌ها، قلع و قمع مخالفین در کشور هم‌چنان ادامه داشت. از جمله آن‌ها اعدام پنج نفر از کمونیست‌های آذربایجان به جرم ضدیت با سلطنت مشروطه ایران (یعنی سلطنت پهلوی) و خیانت به وطن بود. این عده در دادگاه نظامی محکوم و در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۳۹ در میدان تیر لشکر تبریز، تیرباران شدند.

سال‌های پس از جنگ جهانی دوم به ویژه دهه سی، عصر انقلاب خیزی بود که منافع استعمارگران را به مخاطره جدی افکند و این خطر، سرآغاز بحران و سقوط استعمار غرب به‌شمار می‌آمد که امریکایی‌ها باید با آن مقابله می‌کردند. طرح رفوم و تقسیم زمین بین دهقانان به ابتکار امریکا و نخست از برزیل و آرژانتین آغاز شد و نتایج موقفی در خنثی‌سازی جنبش‌های سیاسی در پی داشت. در سال ۱۳۳۸، کندی در امریکا به قدرت رسید و طرح اصلاحاتی را برای جهان ارائه کرد. در همین زمان جعفر شریف امامی از اعضای لژ فراماسونری در ایران به نخست وزیری رسید و با شعار مبارزه با فساد و انجام اصلاحات و آزادی احزاب و برگزاری انتخابات آزاد به میدان آمد. لایحه اصلاحات ارضی در سال ۱۳۳۸ به مجلس رفت ولی به‌دلیل وجود موانعی، بحث پیرامون آن متوقف شد. از جمله این موانع، نفوذ معنوی و گسترده آیت‌الله بروجردی بود که به این اقدامات روی خوش نشان نمی‌داد و نیز بی‌میلی شخص شاه که خود، جزو بزرگترین ملاکان ایران بود.

شریف امامی در روز ۳۰ تیر ۱۳۳۹ انتخابات را برگزار کرد. با اعلام آزادی احزاب، جبهه ملی دوم که رهبران آن عبارت بودند از: دکتر سنجابی، دکتر اللهیار صالح، شاپور بختیار، دکتر شایگان، غلامحسین صدیقی و داریوش فروهر، اعلام موجودیت می‌کند، اما رهبران جبهه ملی، بر سر اتخاذ سیاست مناسب، دچار اختلاف نظر می‌شوند زیرا در سال ۳۹ به‌دلیل خشونت‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ جو سیاسی کشور ملتهب و اوضاع ایران در پی فشارهای پس از کودتای ۲۸ مرداد و تحرکات سیاسی سال‌های ۴۰ - ۳۸ انفجار آمیز بود.

سال‌های ۳۹-۱۳۳۸ بر اثر پاره‌ای تغییرات در سیاست خارجی آمریکا، نمایش‌های دموکراسی در ایران هم راه افتاد و زمان برگزاری انتخابات مجلس بیستم رسید. در این انتخابات دو حزب شرکت داشتند که یکی از آن‌ها حزب «ملیون» به سرکردگی دکتر اقبال نخست‌وزیر وقت و دیگری حزب مردم به سرکردگی اسدالله علم بود. علم برای تبلیغات انتخابی حزب خود در ۹ تیر ۱۳۳۹ به تبریز رفت و در انتقاد از دولت خطاب به تبریزی‌ها گفت: «اعمال دولت مخالف مصالح کشور ماست. آذربایجان بر اثر اهمال و بی‌اعتنایی دولت دچار دشواری‌ها و مضایق شده است. با این دلایل سیاست اقتصادی دولت را محکوم می‌کنم.»

در این ایام جامعه خاموش بود و فقط تحرکاتی از سوی عناصر جبهه ملی برای مشارکت در انتخابات انجام شد، اما در دانشگاه‌های کشور از جمله دانشگاه تبریز خبری نبود و مبارزه‌ای دیده نمی‌شد، به جز فعالیت‌های فرهنگی گروه‌های مستقل از حکومت و مخالف رژیم. تقریباً می‌توان گفت که جو دانشگاه تا حدودی سیاست‌زدایی شده بود.

اواخر دهه سی در پی تحولاتی که در سیاست خارجی آمریکا با روی کار آمدن کندی پدیدار شد، اندک اندک تحرکات داخلی نیز رو به افزایش می‌رفت. محیط دانشگاه بیش از هر جا مستعد ظهور اعتراضات بود. در آن زمان پذیرش دانشجو از طریق کنکور سراسری بود و برای اعزام به خارج نیز امتحان می‌گرفتند. در محله‌ها نیز به طور سنتی جلسات مذهبی و هیئت‌هایی به ویژه در مساجد دایر بود که برخی از جوانان در آن‌ها شرکت داشتند. ورود برخی از این جوانان به دانشگاه از طریق کنکور منشاء فعالیت‌های مذهبی در این محیط می‌گردید. ادامه ارتباط این جوانان با محافل مذهبی بیرون دانشگاه و یا حفظ تشکل چند نفره آن‌ها که با هم وارد این محیط جدید می‌شدند فعالیت‌های مذهبی را شارژ می‌کرد. دانشکده فنی دانشگاه تهران سیاسی‌تر از سایر دانشکده‌ها بود. در سال ۳۸ از میان داوطلبان کنکور ۵ هزار تن قبول می‌شوند اما دانشکده فنی ۱۲۰ تن از آن‌ها را پذیرفت. رئیس دانشکده فنی دکتر عبدالله ریاضی بود.^۱

۱. عبدالله ریاضی در سال ۴۲ نماینده تهران در مجلس بیست و یکم و سپس رئیس مجلس

جبهه ملی، عرصه کنش‌های سیاسی دهه سی برای

نیروهای ملی و مذهبی

در دهه سی، جبهه ملی در برابر تشکلهای چپ (مارکسیست‌ها) در دانشگاه، قرار داشت که مرکب از مجموعه‌ای از نیروهای ملی و مذهبی بود. جبهه ملی، کنسرسیومی از گروه‌ها و شخصیت‌های مختلف بود که حول محورهای مشترک ملیت و استقلال کشور، طرفداری از آزادی و اجرای قانون اساسی گردهم آمده بودند. حزب سوسیالیست (محمدعلی خنجی و مسعود حجازی) حزب مردم ایران (نخشب، رازی) که پیمان و سامی در آن زمان جزو این گروه بودند، جامعه سوسیالیست‌ها (خلیل ملکی) حزب ایران، حزب ملت ایران (داریوش فروهر) و نهضت مقاومت ملی ایران و شخصیت‌هایی چون سنجابی، صدیقی، شیبانی، بازرگان، سحابی و طالقانی از تشکیل‌دهندگان جبهه ملی بودند.

پس از روی کار آمدن کندی و همچنین انفجارآمیز شدن نارضایتی‌ها، رژیم شاه می‌خواست انتخابات مجلس بیستم را برگزار می‌کند. جبهه ملی فعالیت‌های خود را از سر گرفت تا با ایجاد فشار بتواند در انتخابات شرکت کند. تاکید می‌شود که در این زمان فعالیت‌های ملی و مذهبی در درون جبهه ملی مرزبندی نشده بود و این جبهه از افراد و گروه‌های دارای گرایش‌های مختلف تشکیل می‌شد. در ارزیابی و تحلیل این موضوع باید مراقب بود که ذهنیت‌های امروزی ناشی از حوادث سال‌های انقلاب اسلامی و دوگانگی‌ها و مرزبندی‌های شدید میان روحانیون مدافع امام خمینی با ملیون و سایر گروه‌های مذهبی به تحلیل تاریخ گذشته تسری نکند و مبنای قضاوت نگردد. جغرافیای حوادث متفاوت است و هر حرفی در جغرافیای خود معنای خاص خود را می‌دهد. واقعیت اجتماعی متحول است و رنگ به رنگ می‌شود لذا در این نوشتار از

شورا شد. او گرچه عنصر انقلابی نبود اما از یک موضع فرهنگی و خشنی به یک عنصر سرسپرده به شاه تغییر جهت داده بود.

جبهه ملی در جغرافیای سال‌های ۴۰ - ۳۸ سخن می‌رود. مرزبندی ملی و مذهبی در آن زمان معنی نداشت به گونه‌ای که مراجع تقلید نیز قیام سال ۴۲ و ۱۵ خرداد ۴۳ را قیام ملی می‌خواندند. طبیعی بود که در آن زمان جبهه ملی با چنین خصوصیتی در اقشار مختلف جامعه گسترش زیادی یافت و علاوه بر تشکیلات تهران در شهرهای دیگر نیز شعبه داشت. گروه‌های تشکیل‌دهنده، به طور جداگانه نیز جذب نیرو می‌کردند.

سازماندهی تشکیلات دانشجویی

تشکیلات جبهه ملی، دارای حوزه‌های جداگانه بازاری، کارگری و دانشجویی بود. مسئولان جبهه در انتخابات دانشجویی حضور یافته و نظارت می‌کردند. جلسات آموزشی که تبادل اختیار و آرایه تحلیل و برنامه مطالعاتی در آنجا انجام می‌شد در دانشگاه‌ها رونق افزونتری داشت و اعضای دانشجویی آن زیاد بود. لطف‌الله میثمی سازماندهی تشکیلات دانشجویی جبهه ملی و نسبت آن با انجمن‌های اسلامی را چنین توضیح می‌دهد:

هر دانشکده‌ای یک مسئول انجمن اسلامی، یک مسئول جبهه ملی و یک مسئول نهضت آزادی داشت. در بعضی دانشکده‌ها، این سه مسئولیت را یک نفر به عهده می‌گرفت. مثلاً در دانشکده کشاورزی کرج، حنیف‌نژاد، مسئولیت جبهه ملی، نهضت آزادی و انجمن اسلامی دانشجویان را به عهده داشت. در بعضی دانشکده‌ها، یک نفر مسئول جبهه ملی بود و دو مسئولیت دیگر را یک نفر دیگر به عهده می‌گرفت. مجموعه مسئولان جبهه ملی دانشکده‌ها، «کمیته دانشگاه جبهه ملی» را تشکیل می‌دادند. به مجموعه مسئولان نهضت آزادی دانشکده‌ها، «کمیته دانشجویان نهضت آزادی» می‌گفتند و مسئولان انجمن اسلامی هم کمیته و تشکل خاص خودشان را داشتند.

هسته‌ها، کلاس‌های ۵ نفره‌ای بودند که در آن بچه‌ها مطالب مختلفی را که خوانده بودند توضیح می‌دادند و خبرها گفته می‌شد، اطلاعیه‌های دانشکده‌های مختلف را می‌خواندند و آن را تحلیل می‌کردند.

تظاهرات تیرماه و حاصل فعالیت‌های انتخاباتی،

ورود یک تن به مجلس

ینا برای این انجمن‌های اسلامی نیز در دل جبهه ملی یا در ارتباط با آن فعالیت می‌کردند. با فعال شدن جبهه ملی برای اثرگذاری بر انتخابات مجلس بیستم، تشکل‌های دانشجویی نیز فعال‌تر شدند. در سال ۳۹ میتینگ‌ها در جهت آزادی انتخابات بود و به همین منظور هدهای از سران جبهه ملی در زمستان ۳۹ در مجلس سنا تحصن کردند. در تیرماه این سال اجتماعی هم در پارک جلالیه (پارک لاله) برگزار شد که دکتر عباس شیبانی در آن نقش مهمی داشت. این اجتماع منجر به درگیری با پلیس و بازداشت تعدادی از دانشجویان گردید. در نتیجه تحرک و فشار نیروهای سیاسی، فقط الهیار صالح از افراد جبهه ملی به مجلس راه یافت. در حقیقت در دل جامعه وسیع سیاست‌زدایی شده و واپس مانده آن روز، جامعه سیاسی نحیف ایران می‌کوشید موجودیت خویش را به غول استبداد حاکم بر ملتی خاموش بقبولاند. هنوز مردان سیاست ایران در پی راه‌حل‌های سیاسی بودند. تجربه ورود مصدق و چند تن از ملیون به مجلس از طریق تحصن و فشار و تحمیل لایحه ملی شدن صنعت نفت به حکومت، امید به تکرار آن شیوه‌ها را تقویت می‌کرد. لذا وقتی که الهیار صالح یکی از اعضای جبهه ملی به مجلس راه یافت، دانشجویان گمان می‌کردند که او می‌تواند نقش مصدق را در ده سال پیش ایفاء کند. لطف‌الله میثمی می‌گوید:

اواخر سال ۳۹ انتخاباتی برگزار شد و الهیار صالح از کاشان انتخاب شد. مردم خیلی از او حمایت کرده بودند. می‌گفتند که «اللّه، یار صالح است». واقعاً هم آدم خوبی بود و مؤمن به راه خود و سلیم‌النفس بود. وقتی به مجلس رفت با اعتبارنامه جمال‌اخوی که درباری بود، مخالفت کرد. دانشجویان برای این که موقعیت او را تقویت کنند، روزی که می‌خواست به مجلس برود و از مجلس به خانه برگردد، از دانشگاه راه افتادند و تا دم مجلس آمدند. الهیار هم از مجلس آمد و بچه‌ها تا منزل او را مشایعت کردند و شعار می‌دادند. اما وقتی به در منزل رسید، مقداری برای بچه‌ها صحبت کرد و گفت: «آرام

باشید. آرامش را حفظ کنید و بیشتر به درستان برسید و ... این صحبت‌ها اثر خوبی روی بچه‌ها گذاشت و آن‌ها را دلسرد کرد.

از آنجا که فقط یک تن از نیروهای ملی به مجلس راه یافته بود، نیروهای سیاسی انتخابات را قلابی خواندند و دست به اعتراض زدند. سال بعد امینی اجازه انحلال مجلس را از شاه گرفت و تا نیمه دوم سال ۱۳۴۲ مجلس وجود نداشت.

تظاهرات ۱۶ آذر ۱۳۳۹ دانشگاه تهران

سال تحصیلی ۳۹ اوج تحولات سیاسی پس از کودتا بود. پی‌درپی تظاهراتی در محیط دانشگاه صورت می‌گرفت و این میدانی بود برای تکثیر هواداران، جذب نیرو و عضوگیری گروه‌ها. به همین دلیل تشکیلات جبهه ملی نیز پیوسته وسیع‌تر می‌شد و در بازار، مدارس، کارخانجات و شهرهای کوچک شعباتی تأسیس می‌کرد. سالگرد ۱۶ آذر نیز همواره مناسبت رسمی و ثابتی برای مانور نیروهای سیاسی بود. اما شدت و ضعف تظاهرات بستگی به اوضاع کلی کشور داشت. سال ۳۹ به تازگی جو سیاسی اندک التهابی یافته بود ولی هنوز احساس آزادی و امنیت کافی وجود نداشت.

لطف‌الله میثمی: «سال اول که من به دانشکده آمدم، روز دانشجوی یعنی ۱۶ آذر سکوت کردند. ما در کلاس بودیم و از این حرکت باخبر نشدیم. سال دوم، یعنی سال ۱۳۳۹، حرکت وسیع‌تر شد. کسی به کلاس نرفت و همه کلاس‌ها تعطیل بود. بچه‌های دانشکده فنی جلوی دانشکده در خیابان غربی دانشگاه جمع شدند. مهندس ریاضی رئیس دانشکده، با تک‌تک بچه‌ها صحبت کرد و از آن‌ها خواست که به کلاس بروند. مهندس مصحف و مهندس عبودیت در داخل دانشگاه، سر چهارراه بین دانشکده فنی و حقوق، ایستاده بودند. مهندس ریاضی با آن‌ها صحبت کرد که بروید سر کلاس و ... اما آن‌ها به او پشت کردند و حرفش را نشنیدند. آقای مصحف را که بعد از انقلاب دیدم این خاطره را یادآوری کردم خنده‌اش گرفت و شرح ماجرا را گفت. آن روز تظاهرات مختصری هم شد.»